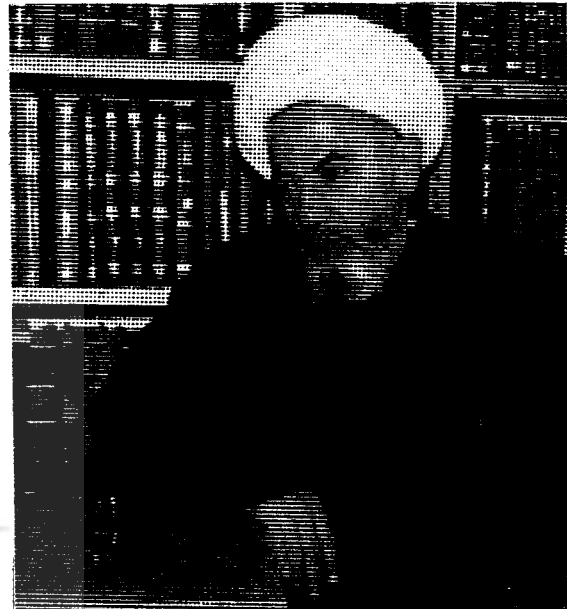


**کتابخانه**  
پرسش لطفاً مختصری درباره زندگی و پیشینه تحصیلی خود بفرمایید.

آیت‌الله محمد هادی معرفت: این جانب محمد هادی معرفت، به‌سال ۱۳۰۸ در خانواده‌ای علمی در کربلا به دنیا آمدم. ما از نواده‌های مرحوم شیخ عبدالهادی از علمای بزرگ جبل عامل هستیم. پسرش شیخ علی میسی در زمان صفویه به‌عنوان یکی از علمای بزرگ به اصفهان مهاجرت کرد و تاکنون از اولاد ایشان علمای بزرگی به‌وجود آمده و این خانواده به‌عنوان خانواده علمی تا امروز تداوم و حیات دارد. از این‌رو ما درگذر این سه قرن، این سلسله را حفظ کرده‌ایم. پدر این جانب هم از ساکنین معتبر کربلا بود و من مقدار زیادی از تحصیلات طلبگی را تا «شرح لمعه»، «مطلوب» و اینها را نزد ایشان خواندم و دوره سطح را هم در کربلا پیش استادانی مانند مرحوم شیخ حسن که از شاگردان محبوب اخوند خراسانی بود، به پایان بردم. «قوانین» را پیش ایشان خواندم و «رسائل» و «مکاسب» را نزد مرحوم حاج شیخ یوسف نیاروندی که از شاگردان محبوب نائینی بود و یک دوره هم خارج اصول پیش ایشان گذراندم و به‌همین اندازه هم فقه آموختم و سپس در حدود سال ۱۳۷۰ هـ. ق به نجف منتقل شدم و در آنجا یک دوره اصول کامل نزد آقای خوبی خواندم. همچنین در محضر درس استادان بزرگی مانند مرحوم آیت‌الله حکیم، شیخ حسین حلی و آقای باقر زنجانی حاضر می‌شدم و نیز در خدمت آیت‌الله فانی اصفهانی به‌طور خصوصی بحثهایی داشتم.

در فقه هم خدمت شیخ حسین و آقای حکیم بودیم و همچنین که اشاره شد، یک دوره اصول کامل - که مدت هفت سال طول می‌کشید - در محضر درس آقای خوبی بودیم و در حقیقت نقل مکان به نجف بیشتر به‌منظور بهره‌وری از درس آقای خوبی بود. بعد که امام



## کتابهای آسمانی؛ ترجمه، تفسیر، تأویل و...

گفتگو با آیت‌الله محمد هادی معرفت

تشریف آوردند، از همان روز که درس فقه را شروع کردند، ما در خدمت ایشان بودیم و درس امام هم طوری بود که زمانش معارض با درس آقای خوبی نباشد زیرا شاگردان آقای خوبی می‌خواستند از درس ایشان استفاده کنند. روی این مبنا امام ساعت درس خود را صبح‌ها نیم ساعت بعد از درس آقای خوبی قرار دادند که در مسجد شیخ انصاری مشهور به «مسجد ترکها» تشکیل می‌شد. ما تمام وقت در خدمت ایشان بودیم و همین «حکومت اسلامی» که در کتاب شیخ به‌عنوان «ولایت فقیه» مطرح است، آنجا در شمار درسهای ایشان بود. حتی ایشان چون به فارسی درس می‌گفتند، درسها از روی نوار پیاده می‌شد و بعد دوستان نوارها را به منزل می‌بردند و من آنها را به عربی ترجمه می‌کردم. بیشتر بخشهای «حکومت اسلامی» ایشان به قلم بنده است. البته خودم هم می‌نوشتیم که آنها جداست و نتیجه همان نوشته‌ها کتابی شد به‌نام «ولایت فقیه» که در ایران چاپ شد. به‌هر حال، ما تقریباً تا سال ۱۳۵۰ هـ. ش در نجف بودیم. بعد به قم منتقل شدیم و از آن سال تا به حال در قم هستیم. تحصیلاتم در حوزه‌های کربلا، نجف و قم بود. از آن سه حوزه به‌گاه بیرون نبودم، در قم هم از محضر بزرگانی

قرآن در میان نامی متوسل مقدس و کتابهای آسمانی مقامی بی‌انته و ممتاز دارد و دین‌شناسان و قرآن‌پژوهان جمعی بر این حقیقت والا معترفند. با این همه سوگنندگان باید گفت که رشته قرآن‌شناسی و مطالعات قرآنی آن گونه که در خور و بایسته است در میان مسلمانان نبالیده است؛ و هنوز افتان و خیزان گامهای نخستین را برمی‌دارد. امید است که پژوهشگران متعهد و قرآن‌شناس با توجه به نقش بی‌بدیل این کتاب مقدس در آموزشهای اسلامی و شیوه زیستی مسلمانان و غنا و بالندگی علوم اسلامی، بیش از گذشته به این رشته معرفتی توجه نمایند. این مصاحبه نیز گامی است در این مسیر. با تشکر از حضرت آیت‌الله جناب آقای معرفت که در این گفتگو شرکت کردند، متن مصاحبه از نظر تان می‌گذرد.

چون آیت‌الله اراکی - حفظه‌الله - استفاده می‌کردم، ولی بیشتر در خدمت آیت‌الله امیرزاهاشم آملی بودم. در حوزه‌ها مینا بر این است که هرگاه کسی کتابی را خواند و فهمید، باید درس بدهد تا معلوم شود کتاب را فهمیده است، یعنی باید در تدریس کتاب هم موفق باشد. به‌همین سبب از همان ابتدا شروع به تدریس کردم. نیمی از اوقات ما صرف تحصیل و نیم دیگر صرف تدریس می‌شد. من در تدریس از ابتدا موفق بودم.

**کتابخانه**  
گویا همان سالها مقالات شما در مجلات کربلا چاپ می‌شد، نویسندگی را از چه هنگام شروع کردید و فعالیت‌های فکری‌تان چگونه بود؟

آیت‌الله معرفت: به‌هنگام تحصیل متقید بودیم درسها را خوب بخوانیم. آن زمان فکر می‌کردم چه کاری مشکل‌تر از کار ما طلبه‌هاست، زیرا گمان می‌کردم اگر کارگری از هنگام طلوع آفتاب تا غروب کار می‌کند، دست‌کم شب راحت است. ولی بنده خودم را عرض می‌کنم و امثال بنده هم زیاد بوده‌اند، کار من از نیم‌ساعت پیش از اذان شروع می‌شد (مصاحبه‌های جمعی) و این کار را ادامه می‌دادیم تا طلوع آفتاب. آنگاه

### به اعتقاد ما تورات و انجیل

تحریف نشده است.

چیزی می‌خوردیم و درس تا اذان ظهر ادامه داشت و خدا شاهد است حتی برای خواب بعد از ظهر برای ما فرصتی وجود نداشت. تازه شب، بعد از نماز آغاز کار ما بود، برای اینکه می‌بایست بنشینیم و درسهایی که می‌خواهیم بگوئیم یا درسهایی را که خوانده‌ایم، بررسی کنیم. حتی به‌یاد دارم یک‌شب همین درس امام را که همکارانمان داشتند می‌نوشتند، ناگاه صدای اذان بلند شد. با خود فکر کردم چقدر بی‌ملاحظه‌اند و چه اذان بیگانه‌ای! بعد دیدم نه، اذان صبح است. یعنی عشق و علاقه ما این‌طور بود و خسته نمی‌شدیم. هیچ‌گاه مسأله تحصیل و تدریس از ما منصرف نمی‌شد و تا امروز هم ادامه دارد. البته ما از وقتی که خودمان را شناختیم، طلبه بودیم. اوایل طلبگی در کربلا حرکتی به پیروی از حرکت‌های فکری اسلامی آغاز شده بود که بیشتر منشأ آن یکی از آقایان بود و این جانب بعضی از کتابهای مقدمات مانند «کبری» و «منطق حاشیه» را پیش ایشان خواندم و نیز برخی از امور ریاضی مانند حساب، هندسه، جبر و مقابله، هیئت و فلک. ایشان بر ما در این امور تقدم داشت و این علوم را نزد استادان بزرگی دریافت کرده بود. همچنین افکار انقلابی داشت؛ از این‌رو همین طلبه‌های جوانی را که در حوزه مشغول بودند جمع و جور می‌کرد و برنامه‌هایی داشت، از جمله در مجله‌ای به‌نام «اجوبه‌المسائل الدینیة» اعلامیه‌ای صادر کردند که ما حاضریم به هر سؤالی در زمینه مسایل دینی پاسخ دهیم. طلبه‌های جوان و فاضل جمع می‌شدند و به همراه هم به پُرسشهایی که از اطراف عراق می‌رسید، پاسخ می‌دادیم. مجله موفق بود و ادامه هم پیدا کرد. ما از همان وقت به نویسندگی به سبک جدید (سبک عربی آن زمان) پرداختیم و همین منشأی شد که این جانب وقتی به نجف منتقل شدم این کار ادامه داشته باشد؛ یعنی با اینکه به نجف منتقل شده بودم، ولی با این‌گونه نشریات تشریک‌مساعی داشتیم. افزون بر نجف، در جاهای دیگر هم این فکر رواج پیدا کرده بود که باز می‌آمدند سراغ ما و تشریک‌مساعی می‌کردیم. کتاب «تناسخ‌الارواح» را آن زمان در نجف نوشتیم، چون آن زمان در تهران و بغداد موجی ایجاد شده بود مبنی

بر اینکه انسانها بعد از مردن دوباره در بدنهای دیگر باز می گردند و این کار تکرار می شود و مقصود از بهشت و جهنم و ثواب و عقاب بیش از این، چیز دیگری است.

به یاد دارم که در تهران ابوالقاسم پاینده در روزنامه اطلاعات مطالب مفصلي در این باره می نوشت و غوغایی به راه انداخته بود و بعد آقای مکارم کتاب «تساخ ارواح» را در نجف نوشتیم و به دانشگاه بغداد فرستادم. این موضوع به سال ۱۳۴۵ شمسی برمی گردد. البته این مقاله ها در نجف برای ما هم می آمد. در همین دوره در نجف بعضی از علوم جنبی مانند هیئت و ریاضیات را تدریس می کردم، بعد هم درس تفسیر اضافه شد. به سعی آقا سید محمد کلانتر و با هزینه یکی از تاجران محترم تهران جامعه ای تشکیل شد به نام «جامعه النجف الاشرف» که بخشی از دروس حوزه در آنجا تدریس می شد، اما حالت رسمی نداشت. عصرها در آنجا «شرح لمعه» درس می گفتیم و تفسیر و... همچنین آنجا کتابخانه ای جامع داشت که در آن مطالعه می کردم و همانجا متوجه حقیقت تلخی شدم. ضمن مطالعه درباره قرآن متوجه شدم در مسایلی که مربوط به علوم قرآن است، شیعه چیزی ندارد. مباحث علوم قرآن مباحثی هستند برای شناخت خود قرآن، تاریخ قرآن، کیفیت نزول، قرائت، جمع قرآن و تألیف قرآن. چهل مسأله مربوط به شؤون مختلف قرآن موجود است. دیدم برادران اهل سنت - چه قدیم و چه جدید - کتابهای کاملی در این موارد نوشته اند؛ برای نمونه امام بدرالدین زرکشی در قرن هفتم و جلال الدین سیوطی در قرن هشتم - که به یک واسطه شاگرد اوست - کتابهای بسیار ارزنده ای نوشته اند. پژوهشگران و علمای اهل سنت پیوسته درباره این موضوع چیزها نوشته اند. اعجاز قرآن، ترجمه قرآن و... هر چه گشتم دیدم ما نیز پیشتر از این منابع داشته ایم، اما اکنون نداریم و این دو گناه است، یکی اینکه چرا نداریم و دیگر چرا داشته ایم و آنها را رها کرده ایم.

امامیه یک ثلث از وزنه عالم اسلام است و ما بخش مهم جامعه اسلامی را تشکیل می دهیم؛ با اینکه زمانی با دیگر دانشمندان اسلام هماهنگ بودیم و حتی حق تقدم هم با ما بود، اما در یک دوره فتور ما این مسؤولیت را رها کردیم. برای نمونه همان وقت در «اجوبه المسائل الدینیه» یکی از پرسشها ترجمه قرآن «بجزو ام لا یجوز؟» بود که بنده می بایست پاسخ آن را می دادم و به صورت مقاله در آمد. تاریخ نشر این مقاله همزمان با همان مقاله «جامعه النجف» است اما برای مجله ای که در کربلا منتشر می شد، چون آن زمان در تمام جوامع اسلام غوغایی برپا شده بود که قرآن اصلا ممکن است ترجمه شود یا خیر؟

قرآن کتابی معمولی نیست، افزون بر اینکه کتابی علمی است، کتاب هدایت هم هست، کتاب فنی هم هست؛ آن وقت قرآن این امتیاز را دارد که افزون بر اینکه محتوایش از مطالب حقیقی و در سطح خیلی بالاست، از نظر فنی هم مشکل است؛ یعنی هنر بیان در آن اعمال شده. مترجم قرآن خیلی هنر کند بتواند آن معانی و حقایق را در حدود ترجمه منعکس کند، اما نمی تواند بگوید این ترجمه قرآن است. جهان مسیحیت عهدین (عهد عتیق و جدید) را به همه زبانهای دنیا ترجمه می کند و نامش را تورات و انجیل می گذارد، با اینکه ترجمه است! چرا که آنچه برای آنها مهم است، معناست. و خوب به هر لغتی در بیاید باز هم همان است. ولی در قرآن این طور نیست، کسی که این سخن اوست دو عنایت داشته، هم به معانی و مطالب و هم به سبک و اسلوب. به این سبب می گویند قرآن قابل ترجمه نیست. این موضوع، آن زمان بحث داغی بود و به همین مناسبت پرسشی از ما شد. خواستم مقاله ای در این باره تنظیم کنم، یکی از

دوستان که در نجف دبیر بود، گفت: در این باره چند کتاب دارم. هفت کتاب از علمای معاصر در اختیار من گذاشت، اما هر چه گشتم بینم نظر حوزه و علمای ما درباره این موضوع چیست، چیزی پیدا نکردم، جز دو سطر در کتاب «مصباح الفقه» مرحوم حاج آقا رضا همدانی که کتاب مفصلي در «شرح شرایع» است.

نویسنده در آن کتاب به این بحث می رسد که اگر کسی نمی تواند سوره حمد را به عربی بخواند، می تواند در نماز ترجمه آن را بخواند. فقها گفته اند: نه، اما مرحوم همدانی گفته: می شود، زیرا پیغمبر اکرم (ص) به سلمان فارسی دستور داد سوره حمد را برای ایرانیهای ساکن جزیره العرب ترجمه کند. به همین روایت استناد کرده، می گوید: «یک نفر فارسی زبان می تواند سوره حمد را همین جور بخواند، ولی فقهای مذاهب دیگر اهل سنت آن را تجویز نمی کنند». جز این دو سطر چیز دیگری پیدا نکردم. این برای من فاجعه ای بود. به همین سبب تفسیری که خود داشتم عرضه می کردم و تا اواخر سوره بقره هم رسیده بود. پس از آن نوشتن را رها کردم و به این موضوع پرداختم و تاکنون نزدیک به سی سال است که روی این موضوع کار می کنم. البته آن زمان در نجف هیأتی تشکیل شد و گروهی از فضلا به طور هفتگی هر یک تحقیق درباره بعدی از ابعاد علوم اسلامی را متعهد شدیم، که من تحقیق درباره علوم قرآن را متعهد شدم. این تمهید بحثهایی است که من در آن جلسات مطرح می کردم.

### کتابخانه مقایسه با کتابهای مشابه از چه ویژگیهایی برخوردار است؟

آیت الله معرفت: در هر بعدی از این ابعاد، معاصرین کتابهای زیادی نوشته اند، قدام که جای خود دارند، ولی اینها هیچ کدام بازگوکننده نظر شیعه نبوده اند، برای نمونه ترجمه های از اینکه نظر شیعه در این باره چیست، نداریم. برای نمونه همین «الولایت الفقه» را دکتر محمد حسین ذهبی در دو جلد خوب نوشته. «تفسیر فخر رازی»، «مجمع البیان» و «تفسیر شری» را به طور دقیق بررسی کرده، و این کتاب به عنوان کتاب پایه در همه دانشگاههای دنیا تدریس می شد، اما هر چه گفته از دیدگاه اهل سنت گفته. به همین سبب از سوی دانشگاه تهران پیش من آمدند و گفتند این کتاب در دانشگاه تدریس شده و استادان از روی همین کتاب جزوه تدوین می کنند و به شاگردان می دهند، اما قدرت نقد و بررسی این مطالب را - آنچنان که باید - به گونه ای که با انقلاب ما سازش داشته باشد، ندارند و باید چاره ای اندیشید.

نمی خواهم بگویم ایشان تعصب سنی دارند، محقق تعصب ندارد؛ اما خواه ناخواه محیط روی محقق تأثیر می گذارد. این کتاب را یکی از پژوهشگران اهل سنت که در جامعه مصر زندگی می کند نوشته. کتابها را تنها از دور دیده و به همین سبب هنگامی که به کتابهای شیعه می رسد ابتدا کتبی را که مسلمانها در تفسیر نوشته اند، مطرح می کند و انگاه می گوید بپردازیم به کتابهای فرقه هایی که به نحوی به اسلام منتسبند و در عین حال که دارد برای نمونه از تفسیر شری ما تعریف می کند، می گوید وی یک شیعه غالی است و اینجا ایه را طوری معنی کرده که بگوید قرآن تحریف شده است. از این رو من اکنون سه سال است که درباره تفسیر قرآن می کنم و تقریباً از میان جلد های هشتم، نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم «التمهید» و جلدش تمام شده، اما هنوز آماده چاپ نشده است.

یکی از ویژگیهایی که در «تمهید» وجود دارد، این است که ماهمه مباحثی را که در رابطه با شؤون قرآن مطرحند، طرح می کنیم و با همان سبکی که محققین اسلام - اعم از سنی و شیعه - وارد این بحث می شوند، وارد می شویم؛ چون هر پژوهشگری باید

تربیت را در جای مناسب دنبال کند. برای نمونه فرس کبید بدرالدین زرکشی در کتاب «البرهان» یا سیوطی در «اتقان» یا زرکانی در «مناهل القرآن» یا همین جناب آقای استاد محمد حسین ذهبی... ما نیز با همان سبک حرکت کردیم و خواستیم دیدگاه آنان را در این مسائل روشن کنیم. به همین سبب هر که «التمهید» را می خواند، در عین اینکه آگاهی پیدا می کند به این مسأله، برای نمونه در بحث قرائت که آیا قرائت سبعة متواتر است یا نه، دیدگاه محققین اهل سنت نیز برایش روشن می شود و در عین حال دیدگاه علما و فقهای بزرگ شیعه هم آشکار می گردد و آخرین نظریه هایی که شیعه روی این موضوع دارد یا اهل سنت دارند، همه مطرح می شود، که ویژگی مهم «تمهید» است و کوشش من بر این بوده که هیچ گونه تعصبی که مارا به این طرف و آن طرف بکشاند وجود نداشته باشد.

### کتابخانه فهرست آثار خودتان را بفرمایید؟

آیت الله معرفت: نخستین نوشته ای که به عنوان تألیف دارم، همان «تساخ ارواح» است، بعد به سال ۱۳۸۹ هـ. ق در همان نجف یک کتاب فقهی نوشتیم به نام «تمهید القواعد». افزون بر اینها مقالاتی نیز منتشر کرده ام. همین بحث ترجمه نیز بعدها در مجله نشریات و نیز به صورت جروه و کتاب در نجف چاپ شد. اما بعد که به قم منتقل شدیم، کتاب «تساخ ارواح» ترجمه و تکمیل شد، یعنی بر آن افزوده شد و تحقیقات دیگری در آن باب صورت گرفت و با حجمی سه برابر پیش با نام «بازگشت روح» نشر یافت.

نخستین جلد از کتاب «تمهید» به سال ۱۳۵۲-۵۳ در اینجا چاپ شد و بعد مجلدات دوم و سوم که نشر سومین جلد با شروع پیروزی انقلاب توام بود.

این کتابها به هزینه خودم چاپ می شدند و در همین ضمن بنده در قم کتابی نوشتیم به نام «حدیث لاتعاد» که یک کتاب فقهی است و یکی از پایه های استنباطهای فقهی در باب خلل است. این کتاب همچنین از نظر موضوعی بسیار با اهمیت است. بعد کتاب دیگری نوشتیم به نام «ولایت الفقه، ابعادها و حدودها» که به زبان عربی است. همان وقت که نوشته های امام (ره) را می نوشتیم و حتی نوشته های خودم را به امام نشان می دادم، یک روز پس از درس به ایشان عرض کردم: حضرت عالی اصل حکومت اسلامی را اثباتا خوب بیان



فرمودید. دلایلش را و مبانی اش را همه اینها را فرمودید ولی یک چیز مانده است. شما نحوه حکومت اسلامی و چگونگی تشکیل آن را بیان نفرمودید. این نظام را چگونه تأسیس و پیاده کنیم؟ البته آن زمان فرصت بررسی این امور پیدا نشد و به ایران منتقل شدیم. فکر می کنم با الهامی که از دروسهای امام (ره) گرفتیم، توانستیم این مطالب را تدوین کنیم و به همین سبب کتاب «ولایت الفقه، ابعادها و حدودها» را در همین جهت نوشتیم که انحاء حکومتها کدامند، چه

نوع حکومتی ممکن است اسلامی باشد یا نباشد و مقدمات حکومت اسلامی چیست؟ البته اکنون بسیاری از نظریات ما با آن وقت فرق کرده است و به دنبال آن یک رساله دیگر نوشتیم همان زمان زمزمه زمین در کار بود و من مبنای عقیده‌ام بر این پایه است که زمین به هیچ وجه داخل ملک کسی نمی‌شود، حتی اگر کسی زمینی را احیاء کند، مالک آن نمی‌شود؛ بلکه اولویت پیدا می‌کند و حتی کسی که خانه‌ای ساخته، به هیچ وجه ملکیت برای کسی پیدا نمی‌شود، به همین علت دولت هروقت بخواهد می‌تواند خلع ید کند؛ البته با شرایط خاصی و این امکان برای حکومت هست، حکومت عدل اسلامی. خلاصه بر این مبنای کتابی نوشتیم به نام «مالکیت الارض» که شرایط احیاء و بسیاری چیزهای دیگر در آن هست. این آثار به زبان عربی نوشته شده‌اند که ترجمه کاملی از آنها تهیه شده، اما تاکنون به چاپ نرسیده است.

اکنون نیز بیشتر همتم را مصروف «التمهید» می‌کنم، چون شناخت و فراگیری آن - به تشخیص خودم - از ضروریات است، و فکر می‌کنم که اگر در به انجام رساندن آن کوتاهی کنم، پیش امام زمان (عج) مسؤول هستم؛ یعنی از من بازخواست می‌شود. از بی‌بویی اگر آن را رها کنم، گمان ندارم که تا مدتها کسی بتواند این حرکت را ادامه دهد. این کار - به حمدالله - موجبی ایجاد کرده است، یعنی اکنون در تمام حوزه‌ها - و حوزه قم که جای خود دارد - در باب این مسایل حرکت‌هایی قوی صورت گرفته است. در مشهد و اصفهان نیز به همین ترتیب. امروزه بحث درباره علوم قرآنی در شمار علوم رسمی است؛ آن وقت فکر می‌کنم اگر یک ذره کوتاهی کنم، مسؤول باشم.

### کتابخانه : با توجه به اینکه اوایل در حوزه‌ها به طور مستقیم به «قرآن» عنایت کافی نشده، عمده‌ترین دلیل بی توجهی شیعه و حوزه‌ها به قرآن را چه می‌دانید؟

آیت‌الله معرفت: این طور نبوده که در حوزه‌ها به قرآن عنایت نشود، منتها مثلاً فقها عنایتشان به آیات الاحکام است، یعنی آیاتی را که مربوط به احکام شرعی است جمع کردند (بیش از پانصد آیه) و روی آنها بحث کرده‌اند و بررسی کرده‌اند که از اینها چگونه استفاده کنند. به همین سبب فقها روی دیگر آیات کار نکرده‌اند. این مربوط به فقها، اما در حوزه بیشتر فکرشان متوجه ماهیت ارائه معانی و مقاصد قرآن است و در تفسیر کار کرده‌اند. کتابهای تفسیری هم داریم - اگرچه در آن حد هم نمی‌توانیم بگوییم داریم - اما تا حدودی توانسته‌ایم تفاسیر خوبی ارائه دهیم و تفسیر عصر اخیر هم تفسیر علامه طباطبایی است.

و اینکه قرآن چه مراحل را گذرانده و چگونه نازل شده، اینها می‌گفتند خیلی مؤثر نیست. یکی از مباحثی که به علوم القرآن مربوط است، «اسباب النزول» می‌باشد. این بحث بسیار اهمیت دارد، اما متأسفانه منابعی که این اسباب النزول را برای ما مشخص کند، وجود ندارد.

### کتابخانه : علت عدم وجود این منابع چیست؟

آیت‌الله معرفت: این تساهل صدر اسلام است؛ برای نمونه جلال الدین سیوطی یا اینکه مرد میدان است و از قوی‌ترین افرادی است که نام او را در تاریخ قرآن می‌شنویم، می‌گوید من با تمام کوششی که کردم نتوانستم بیش از ۲۴۸ روایت پیرامون آیات قرآن بدعت بی‌آورم. این بدان سبب است که در نخستین سده هجری در انجام این مهم تساهل شده. اکنون ما این را

می‌دانیم که هر آیه‌ای به مناسبتی نازل شده و اگر آن مناسبت صورت جلسه می‌شد، امروزه برای فهم معانی آن آیه مؤثر بود. تا حدود کمی این صورت جلسه‌ها برای ما منعکس شده. تفاوت ما با اهل سنت در این است، چون آنها مقیدند که روایات فقط از پیامبر باشد، به همین سبب سیوطی اظهار عجز می‌کند و می‌گوید: ما هر چه روایت داریم از تابعین است، اما از خود پیغمبر و معاصرین پیغمبر (ص) چیزی در دست نداریم. ما چون پشت سر پیغمبر قرار داریم، به همین سبب بعضی از این صورت جلسه‌ها را امام صادق (ع) گفته است. یعنی امام صادق (ع) گفته است فلان آیه به این مناسبت نازل شده و لذا دست ما یک کمی بازنتر است، یعنی اگر ایشان ۲۴۸ روایت بیشتر به دست نیاورده، ولی امروزه ما چهار هزار روایت داریم، به برکت وجود امام باقر و امام صادق (ع) یعنی چهار هزار روایت پیرامون صورت جلسه‌های آیات قرآن و این خیلی برای ما اهمیت دارد که در بعضی سمینارها برای علمای اهل سنت مطرح کردیم که شما چون نیامدید این طرف، این مقدار فقیر هستید. بزرگان شما به امام باقر و امام صادق (ع) عنایت داشته‌اند، ولی شما چرا ندارید؟

### کتابخانه : به هر حال، به نظر می‌رسد حوزه نسبت به علوم قرآن بی‌مهری داشته و همین کارها را به طور کلی انجام نداده است.

آیت‌الله معرفت: همین است، اینها فکر می‌کردند که چیزی در دست نیست، اما اکنون گروهی به فکر افتاده‌اند و دارند کار می‌کنند و تاکنون چهار هزار روایت به دست آورده‌اند که توانستند این کار را بکنند. برای نمونه، بحث ترجمه قرآن. چرا علما روی آن بحث نکردند؟ اکنون علمای اهل سنت اجازه ترجمه قرآن را نمی‌دهند، یعنی شما یک ترجمه قرآن از مصر ندیده‌اید، از کشورهای عربی اسلامی هیچ اجازه نمی‌دهند، البته ترجمه معنوی وجود دارد که آن دیگر تفسیر است. یک تفسیر مختصر، می‌گویند این طور ترجمه عیب ندارد. آنها می‌گویند شما قرآن را به هر لفتی که می‌خواهید تفسیر کنید، تفسیر مختصر باشد؛ اما برای ترجمه تحت اللفظی قرآن اجازه نمی‌دهند. علمای شیعه گفتند چه مانع دارد، مگر پیامبر به سلمان نگفته است سوره حمد را ترجمه کن؟ بدین ترتیب هیچ جای بحث ندارد. درباره خیلی از چیزها فکر می‌کردند که نیاز به بحث ندارد، همین فکر آنان را از خیلی چیزها عقب انداخت. در صورتی که امروزه ما متوجه شدیم این فکر غلط است و چیزهایی که ما خیال می‌کنیم بی‌فایده هستند، بسیار پرفایده‌اند و همین بحث ترجمه قرآن - که امسال به نازگی به طور مفصل آن را نوشته‌ام - بحث قرائت، بحث تاریخ نزول، بحث نزول تدریجی اینها امروزه در فقه ما مؤثرند، و ما این موضوع را اثبات کرده‌ایم. آقایان بیهوده خیال می‌کردند که این گونه نیست.

یکی هم بحث تواتر قرائت‌هاست. خوب آنان همین طوری تلقی می‌کردند یا تکیه به اینکه این تواتر قرائت‌ها امری مسلم است و مسأله را خاتمه می‌دادند. به همین سبب درباره آن بحثی نمی‌کردند، در صورتی که نخستین کسی که در عصر کنونی در این باره بحث کرد، آقای خوبی بود و به طور کلی پنبه مسأله تواتر قرائت را زد؛ همان گونه که علمای بزرگ اهل سنت پنبه‌اش را زده‌اند، که می‌گویند قرآن متواتر است اما قرائت متواتر نیست. آقای خوبی هم این موضوع را مطرح کرد، اما هنوز حوزه ما نتوانسته این را بپذیرد.

گمان می‌کنم یکی از ویژگیهای تفاسیر این است که اهل سنت نسبت به تفاسیر شیعه یک مقدار از جهت کمی هم قصور دارند، یعنی آنها را به گونه‌ای معرفی کرده‌اند که شیعه تفسیر ندارد و اگر هم دارد خالی از کاستی نیست. برای نمونه «التفسیر المفصل» فقط چند تا از تفاسیر شیعه را معرفی می‌کند، در حالی که

«التمهید» یک کارش این است که بتواند این حجم عظیم تفاسیر شیعه را - که کم هم نیستند - معرفی کند.

کتابخانه : با توجه به اینکه مسأله زبان قرآن از مسایل جدی امروز است، اکنون در مراکز علمی زبان قرآن چه زبانی است، آیا زبان عرفی است، یا زبان عقلی و فقهی، یا زبان رمز و اشاره است؟ چندان که بعضی‌ها گفته‌اند زبان سمبولیک است، یا اینکه زبان قرآن هیچ کدام از اینها نیست و به گفته علامه طباطبایی زبان قرآن زبان خودش است. البته در این زمینه هر صاحب‌نظری استدلالی دارد و به قسمی از آیات استشهاد می‌کند. آنها که گفته‌اند سمبولیک است، بیشتر به تشابهات و حروف مقطعه توجه کرده‌اند و آنها که گفته‌اند عقلی است، به آیات تکیه کرده‌اند. نظر جناب عالی در این باره چیست؟

آیت‌الله معرفت: در باب مسأله زبان قرآن یک مقدار اصل مسأله ابهام دارد و در مسایلی که مطرح می‌کنند، توجه ندارند که خود سؤال چیست و یعنی چه؟ یعنی پرسش را درست نمی‌توانند طرح کنند. دلیلش هم این است که مسأله را علامه در «تفسیر المیزان» مطرح کرده است و به سبب گنگ بودن سؤال هیچ کس بدان توجهی نکرده است.

ایشان در بحث تفسیر به رأی در جلد سوم مبحثی را مطرح می‌کنند و آن این است که: تفسیر به رأی کدام است و معنی آن چیست که مورد نهی قرار گرفته است، که تعبیرات عجیبی روی این موضوع صورت گرفته است. از جمله اینکه ایمان به من ندارد کسی که طبق رأی خودش قرآن را تفسیر کند، این لحن بسیار شدیدی است. حال با توجه به جمله «مردم باید خودشان روی قرآن ببینند و علما و دانشمندان فکر کنند» باین نهی چگونه سازش می‌کنند. به همین علت علما درباره این مسأله بحث و گفتگوهای زیاد دارند. از جمله علامه طباطبایی مطلبی را القا می‌کنند که ظاهرش بسیار عجیب است. ایشان می‌فرمایند: قرآن در القای معارفش بر این مبانی و اصول عقلایی تکیه نکرده است. اکنون ما برای اینکه بخواهیم مراد کسی را از کلامش بفهمیم، یک نفر وصیتی می‌کند یا اقراری و یا خبری می‌دهد، لفظ است و عبارت، جمله است و ترکیب بندی کلامی و ما می‌خواهیم از همین الفاظ بی‌بیریم و به آن مقاصد درونی متکلم که این آفاک این لفظ را گفت، چه قصد کرد. خوب این یک قواعدی دارد؛ قواعد مقررۀ عقلاییه است که به نام قواعد علم محاوره است و در مقام تفهیم و تفهم هم این متکلمین بر این قواعد تکیه می‌کنند و هم مستمعین و مخاطبین. و متکلم را محکوم می‌کنند به مفاد این کلمات طبق این قواعد. از این رو برای نمونه اگر کسی در محضر قاضی و یا دو شاهد بگوید من صد هزار تومان در فلان روز از کسی قرض کرده‌ام و هنوز نداده‌ام، وی را ملزم می‌کنند که شما به آن شخص مدیونی. و اگر این آقا گفت مراد من از صد هزار تومان آن مقدار پولی است که اکنون از اعتبار افتاده است، یا تومن «توم» و «من» بوده و اینها را ترکیب کرده‌ام، خواهند گفت این پذیرفته نیست؛ زیرا ظواهر الفاظ طبق قواعد عقلایی حجت است. و حجت این است که متکلم به مفاد این کلام محکوم می‌شود، و این یکی از پایه‌های اصالة الحقیقه است؛ چون می‌گویند کلمۀ تومان برای این معنای وضع شده است. در غیر این صورت اصالة الاطلاق، اصالة العموم، اصالة الظهور و اصالة الحقیقه داریم. همچنین باید دید این متکلم به سهو گفته است، یا خیر؟ اصل عدم سهو

داریم، اصل عدم اشتباه و یک سری اصول عقلانیه. یعنی اینکه عقلاء به طور قراردادی بنا را بر این پایه گذاشته‌اند که هر متکلمی طبق این اصول محکوم است به آنچه گفته. علامه طباطبایی می‌فرمایند: قرآن در القای مقاصدش تکیه بر این اصول عقلایی نکرده است. ایشان می‌فرمایند:

اگر کسی بخواهد مرادهای الهی را از این کلام که قرآن است طبق این قواعد اکتشاف کند، این همان تفسیر به رأی است که ذکر شده. و دست همه را توی حنا گذاشته است. به علت اینکه ما بحث دیگری داریم به نام حجیت ظواهر که در اصول هم مطرح است، یعنی ظواهر، آنچه طبق این قواعد از ظاهر لفظ فهمیده می‌شود و در عمق عقلا از آن نمی‌فهمند، این حجت است، حجت ظواهر یکی از مباحث مهم اصول است. خوب اگر بنا باشد این قواعد را زمانی که به قرآن می‌رسیم کنار بگذاریم، چگونه از قرآن استفاده کنیم؟ برای نمونه آنجا که می‌گوید: «ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً» یعنی نماز از واجباتی است که نوشته شده است بر هر مسلمانی و موقت و وقت و حدود دارد.

یک فقیه از همین جمله استنباط می‌کند که نماز وقت خاصی دارد. «اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر، ان قرآن الفجر کان مشهوداً» از این آیه استفاده می‌کند که نماز ظهر را در وقت ظهر بخواند. فجر باید نماز بخواند، غسق اللیل باید نماز بخواند و از همین آیه فقیه این معانی را چگونه درآورده است؟ با استفاده از همین قواعد. چون می‌گوید غسق اللیل یعنی وقتی که شب تیره شود و فجر یعنی طلوع فجر صبح و دلوك الشمس هم یعنی ظهر. اینها را بر پایه همین قواعد استنباط کرده. و اینکه می‌گویم سؤال مهم است، به این علت است؛ چون هنوز نفهمیده‌اند

عن اللفظ المشکل و آنگاه تفسیر تفسیر است که در این عبارت ابهام و پرده بیفتد. از این رو کشف الغطاء گفته‌اند، یعنی یک پرده یا هاله‌ای از ابهام این لفظ را بگیرد و مراد متکلم از آن مکشوف نشاند؛ تفهیم چه می‌گوید. یعنی الفاظ به تنهایی معنا ندارند، حتی مفهوم جمله‌ای و ترکیبی کلمه هم معلوم است، اما مراد اصلی که در دل گوینده بوده، معلوم نیست؛ چرا این ابهام پیدا می‌شود؟ زیرا برخی عوامل ابهام در جمله وجود دارند. نزدیک به هفت، هشت عامل در قرآن وجود دارد که باعث می‌شوند آن مراد واقعی این جمله مبهم شود.

### کشف ابهام : شناخت این عوامل و وظیفه تفسیر است یا تاویل؟

آیت الله معرفت: اینجا وظیفه تفسیر است. البته این کار به منزله ترجمه نیست و من نمونه‌ای در این باره آورده‌ام. اما باز هم نمونه‌ای روشنتر ارائه می‌کنم: در قرآن آمده است «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله ولرسله» تا اینجا روشن است، یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کاملاً اجابت کنید؛ یعنی مواظب باشید درست اجابت کنید. هیچ‌گاه قال الله و اقول نباشد. اینجا اصلحت این اقتضا کرد، نباشد! آنچه ما گفتیم درست انجام دهید. «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسل اذا دعاکم لما یحییکم» یعنی موقعی که پیغمبر شما را می‌خواند به آن چیزی که لذت حیات در آن است، یعنی اگر می‌خواهی از زندگی لذت ببری، لذت هنگامی است که دستورها را درست انجام دهی. آن وقت است که می‌فهمی زندگی یعنی چه، انسانیت یعنی چه، اصلاً خوشی یعنی چه؟ تا اینجا که گفتیم تفسیر نیست،



بلکه ترجمه است. «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله ولرسله اذا دعاکم لما یحییکم» یعنی به شما حیات می‌دهد، یعنی لذت حیات در اینهاست. تا اینجا آیه روشن است و هیچ ابهامی ندارد. سپس تهدید می‌کند و می‌گوید: خوب حالا اگر این کار را انجام ندادید، یعنی راه گریز گذاشتید (قدری قال الله و اقول گفتید) یا یک نبره زدید به این بیانات الهی، می‌دانید چه می‌شود؟ می‌گوید: «و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه» اگر ذره‌ای از این چیزهایی که گفتیم سرپیچی کنید، خداوند بین شما و دل‌های شما حایل خواهد شد. این چه تعبیری است؟ این جمله از نظر لغوی هیچ ابهامی ندارد. «و اعلموا» یعنی بدانید، «ان الله یحول» حائل می‌شود، «بین المرء» بین انسان و قلبه، یعنی آن وجود باطنی. خدا بین انسان و خودش و شخصیتش حایل می‌شود. این ترجمه‌اش باز هم روشن است. این چه تهدیدی است و چگونه خدا حایل می‌شود بین

علامه مقصودش چیست؟ مقصود علامه از این کلام چیست، این مبهم است. نظریه قرآن در القای مفاهیم و مقاصد خود جنبه عمومی دارد، که این در حد ترجمه الفاظ است؛ یعنی این لفظ یا لغت منبایش چیست و این کلمه در عرف عام چه معنا می‌دهد؟ اگر کسی بخواهد این کلمه را طبق اصول مجاوره یا طبق لغت یا طبق تفاهم عرف معنای کند این تفسیر کرده است یا ترجمه؟ «اقم الصلوة لدلوك الشمس» یعنی به پادار نماز در موقعی که آفتاب به دایره نصف النهار رسیده است. خوب من این آیه را تفسیر کرده‌ام یا ترجمه؟ این ترجمه است، تفسیر نیست.

قواعد مقررۀ عقلائیۀ برای ترجمۀ الفاظ است نه تفسیر آنها. ایشان نمی‌خواهد در ترجمۀ قرآن جلو ما را بگیرد. یا در اینکه معانی تحت اللفظی یا لغوی یا عرفی این آیات را بفهمیم و معنا کنیم. اما علامه می‌گوید این تفسیر نیست چون تفسیر «کشف الغطاء»

انسان و قلبش. اینجاست که نیاز به تفسیر است، یعنی مفسر باید استنباط را بالا ببرد و روشن کند این چگونه تهدیدی است و معنای یحول چیست. خوب این را با کدام قواعد لغوی می‌توانید بفهمید، هیچ راه ندارد. نه «اصالة الحقیقه» می‌تواند در اینجا به شما کمک کند، نه «اصالة العموم» و نه «اصالة الظهور» و حجیت ظواهر هیچ کاری نمی‌تواند بکند. مقصود علامه اینجاست.

می‌گوید اگر تو اینجا بخواهی طبق اصول عقلایی معنی کنی، همان تفسیر به رأی است. خوب، حال از علامه می‌پرسیم در این مورد چکار کنیم؟ علامه می‌گوید قرآن زبان مخصوص خودش را دارد و هر نویسنده‌ای نیز این گونه است و هر صاحب فنی نیز برای نمونه در علوم طبیعی، علمای شیمیدان زبان خاص خودشان را دارند، به همین سبب یک عالم شیمیدان اگر به زبان شیمی صحبت کند، دیگری نمی‌فهمد چه می‌گوید، اما شیمیدان می‌فهمد. قرآن هم زبان خودش را دارد. اینجا از جناب علامه می‌پرسیم برای دریافت زبان هر علمی یا کسی از همان شخص یا علم می‌پرسیم زبان تو چیست؟ به هر حال برای دریافت هر زبانی باید درس خواند و مطالعه کرد. زبان قرآن را باید از خود قرآن دریافت کرد. حضرت امیر می‌فرماید: «القرآن ینطق بعضها ببعض و یشهد بعضه علی بعض» یعنی اگر جایی از قرآن زبانش گویا نیست، گویا نبودن این نقطه از قرآن را به وسیله جای دیگری که گویاست، می‌توانیم گویا کنیم. علامه به ما راه آن را ارائه می‌دهد و می‌گوید: از خود قرآن بیسرس که چگونه این را بفهمیم. ما رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که در جای دیگر قرآن می‌فرماید: «ولاتکونوا کالذین نسوا لله فانیهم انفسهم». شما از کسانی نباشید که زندگی منهای خدا را برای خودشان انتخاب می‌کنند. نتیجه این می‌شود که خود را فراموش می‌کنند. در جامعه‌ای که خدا نیست، انسانیت فراموش شده است. در آن جوامع برنامه‌ها به گونه‌ای تنظیم می‌شود که هیچ تناسبی با انسانیت ندارند و از شؤون انسانیت خیری نیست. این معنای «واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه»

علامه با این بیان شیوا ما را به این نکته که قرآن در تفسیر زبان خودش را دارد، هدایت کرد. از کجا این زبان را به دست بیاوریم؟ از خودش! ایشان می‌گوید: چطور است که «انزلنا القرآن تبیاناً لکل شیء» قرآن برای هر چیزی تبیان است، ولی برای خودش نیست؟ پیغمبر گفته هر جا گیر کردید به قرآن رجوع کنید، اما اگر در قرآن گیر کردیم به کجا رجوع کنیم؟ هم‌اکنون بنده در گیر و دار تهیه یادداشتهایی در این باره هستم و نخستین مقاله‌ام را در باره زبان قرآن به مجله «بینات» داده‌ام، و تاکنون نزدیک به پنجاه واژه قرآنی که از اصطلاحات خود قرآن هستند و حتی به وسیله روایات هم نمی‌توان آنها را فهمید، در آن گرد آمده. علامه تصریح می‌کند که برای فهمیدن اینها سراغ روایت هم نمی‌شود رفت. زبان قرآن مخصوص خودش است، اما برای مقصود واقعی که تفسیر است، نه ترجمه! در حالی که ترجمه بر معنای عرف عام است. عرف خاصی در کار نیست، اما برای افاده مقاصد عالی، این زبان خاص خودش را دارد و در حوزۀ او ما خواستند و ما متوجه شدیم که باید این کار را در این زمینه شروع کنیم.

### کشف ابهام : اینکه زبان متون

دینی چیست، یک بحث کلامی است. اینها که فرمودید زبان عرفی است و زبان ریاضیات، زبان دقی است. آنها که زبان اشاره را مطرح می‌کنند، بحث تاویلات و بطون را پیش می‌کشند، برای نمونه طعام در «فلینظر الانسان الی طعامه» را علم می‌گویند. آنها که در کلام این بحث را مطرح می‌کنند، از این زاویه به موضوع می‌نگرند.

آیت‌الله معرفت: ما به آنها هم منعرض می‌شویم. نکته‌ای که گفتیم پایه آنهاست که ما برای آن دومرجه قابل شده‌ایم، نخست: ما هم صرف ظاهری قرآن و دیگر رسیدن به آن حقایق عالیه که یک جنبه عرفی دارد و یک جنبه هم زبان خاص خود قرآن است.

**کتابخانه**  
فهم متون، بحث ترجمه مطرح نبوده است...

**آیت‌الله معرفت:** آنها خلط مبحث کرده‌اند و پنداشته‌اند چیزهایی که در «مجمع‌البیان» آمده، تفسیر است؛ در صورتی که تفسیر نیست. اینها قرآن را ترجمه کرده‌اند. اینجا مباحث مختلفی پاسخگوی تمام مسائلی خواهد بود، نخست اینکه آیا مثالهایی که قرآن می‌آورد یا صحنه‌هایی که از آفرینش و زندگی انبیاء مطرح می‌کند - و مثال هم نیستند - سبببلیک هستند؟ یعنی شجر و نارو این چیزها در کار نیستند و زبان رمزی است، یا اینکه حکم مثال را دارند؟ یا اینکه آیاتی چون «فلینظرا انسان الی طعانه و قل ارایتم ان اصبح مائکم غورا فسن یأتیکم بماء معین» که تفسیر شده به امام عالم که اگر از دست رفت، امام دیگر را چه کسی به شما معرفی می‌کند. اینجا چگونه است؟ و کسانی که در وادی تاویل افتاده‌اند، ما به آنها می‌گوییم که اشتهاء کرده‌اند، چون «القرآن نزل بلغة العرب و عسی اسالیب کلامه» و این اصل مسلم است و قرآن به بالانسین حد زبان عرب نازل شده است. آیا در کلمات عربی استعاره و محار نیست؟ مگر ما در مورد علم، خوراک عسلی تغذیه نمی‌گوییم. مثلا این آیه شریفه «ووجه یوسف نازحه الی ربها ناظره» یعنی صورتی که در روزگار قیامت خیلی درخشنده و مینهخ و خوشحال و مسرورند؛ چون به خدای خود نظر افکنده‌اند. اهل «تشبیه» گفته‌اند که در قیامت مردم خدا را به عیان می‌بینند.

این جمودگرایی و اداشته که بگویند مؤمنین در روز قیامت خدا را می‌بینند، زمخشری در تفسیر «کشاف» می‌گوید: ای بی‌انصافها این کلام را اگر بیک عرب معمولی می‌گفت، شما این معنی را از آن برداشت نمی‌کردید. آن وقت نمونه می‌آورد که بعد از ظهر یک روز تابستانی در مکه مردم در خانه‌ها یا زیر سایه‌ها آرمیده بودند، یک کودک اهل سرویه (سرویه قریه‌ای است در نزدیکی مکه که سردمانش بسیار فقیر و مفلوکند، ولی اکنون شهر مهمی شده است) را دیدم که در کوچه‌های مکه گدایی می‌کرد و این عبارت را مترنم بود: «اعینتی نوبظرتی الی الله و الیکم» یعنی چشمان ریز من نظرش به خدا و شما مردم است، کمکم کنید. وی می‌گوید آنگاه که این دختر گدا این عبارت را می‌گوید، این معنا را - که خدا را می‌بیند و مردم را - استنباط نمی‌کنید؛ در صورتی که حتی مردم را هم نمی‌دید، چون در خانه‌هایشان بودند. اما وقتی قرآن گفت، شما این معنی را می‌فهمید. شما به قرآن جفا می‌کنید، قرآن طبق اسلوب عرب صحبت کرده است. در قرآن به اندازهای استعاره، کنایه، مجاز و تمثیل داریم که به قول سکاکی: «اللقاء المعانی بنحو المبتطایفه». همانند کسی که می‌گوید به من آب بدهید چون تشنه هستم، کلامی گفته که به طور دقیق نشانگر همان الفاظی است که در ذهنش وجود دارد. می‌گوید این جور کلام «تلحقه بکلام الحیوان» یعنی این کلام با صدای یک گربه تفاوتی ندارد و هیچ ارزشی برای این کلام قابل نیستیم. کلام آنگاه ارزش دارد و در مدارج صعودی اوج می‌گیرد که از این حد فراتر بیاید، و آن وقتی است که در لافقه استعاره و مجاز و کنایه و... قرار گیرد.

**کتابخانه**  
قرآن استعاره، کنایه، مجاز و تشبیه وجود دارد، نمی‌تواند زبان عقلی

داشته باشد، زیرا هنگامی که شخصی برای نمونه به زبان حقوقی صحبت می‌کند، در گفتارش هیچ گاه استعاره، کنایه یا... به کار نمی‌برد.

**آیت‌الله معرفت:** هنر قرآن همین است، در عین اعمال این خصوصیات... زبان قرآن دقیقی هم هست.

**کتابخانه**  
پس با این حال می‌توانیم بگوییم زبان عرفی هم نمی‌تواند باشد، چون زبان اگر عرفی باشد هیچ گاه «یدالله فوق ایدیهیم» نمی‌گوید.

**آیت‌الله معرفت:** یکی از ویژگیهای کنایه در زبان عربی این است که در جمع بین معنی حقیقی و مکنی به امکان دارد؛ یعنی مانعاً الجمع نیستند. آن وقت قرآن از همین اسلوبها استفاده کرده است و از این رو اصطلاحاً آن معنای نخست ظاهری‌اش را «تنزیل» نامیده‌ایم و معنای دیگری که عمیق‌تر است، نامش را گذاشته‌ایم «تاویل». از این رو پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: «ما من آیه الا وله تنزیل و تاویل». همین پرش را برای امام باقر (ع) طرح می‌کنند که: اینکه پیغمبر فرموده هیچ آیه‌ای نیست که دارای تنزیل و تاویل نباشد، یعنی چه؟ حضرت می‌فرماید: پیغمبر (ص) در این باره گفته‌اند: «ما فی القرآن آیه الا وله ظهروطن»، یعنی یک ظاهر دارد و یک باطن. و از امام باقر معنای این حدیث را می‌پرسند، که امام (ع) می‌فرماید: «ظهورها تنزیلها و باطنها تاویلها». این مسأله از همان وقت مطرح بود و به همین سبب است که پیغمبر می‌فرماید: این ظاهر از آن عامه مردم است، اما پی بردن به آن معنای که پشت این ظواهر است، از آن خواص است که دانشمندان و علما باشند.

و اینکه می‌گوید «فلینظر الی طعامة» یعنی به طعامت نگاه کن، بین چه می‌خوری! خوب همین



معنا مراد است. و این معنا بدون تردید قصد شده است، اما آیا برداشت دیگری از این آیه نیست؟ می‌گوییم قرآن معنای دیگری هم در نظر گرفته است. امام می‌فرماید: به طعام نگاه کن، طعام روح را هم اراده کرده است؛ یعنی امام صادق نمی‌خواهد بگوید تنها همین معناست، بلکه می‌گوید این برداشت را هم می‌شود از قرآن دریافت کرد چون همان گونه که طعام جسم هست، طعام روح هم وجود دارد و طعام روح هم علم است.

مقصود از باطن، برداشتهای کلی است؛ برداشتهایی که طبق قواعد باشد. استعاره علم به عنوان طعام روح یک امر معمولی است، یعنی غیرمتعارف نیست. این گونه تاویل، تاویل مستقیم است که هم شرع گفته هم عرف گفته و هم عقلا می‌پسینند.

**کتابخانه**  
در یک مجموعه صدسطری دو - سه بار تکرار شود می‌توانیم استنباط کنیم که اینجا فقط ظاهر نیست و نشان می‌دهد و رای ظاهر نیز چیزی موجود است. اینها در قرآن چگونه‌اند، یعنی نوازم قرآنی آنها چیست. ما می‌توانیم تفسیرهای گوناگون داشته باشیم. اینجا اگر بگوییم این خوراک، خوراک معنوی است، ممکن است نسل دیگر بگوید نه، این تصور نیست چون ما نوازم را نمی‌دانیم. آن نوازم چیست که معنی این تفسیر را می‌دهد؟ چنین به نظر می‌رسد که اگر باب تاویل را بپذیریم، باید اصولی را نیز از قبل بپذیریم. در غیر این صورت همانند تاویلی می‌شود که خیلی‌ها آمدند و در این مورد سرهم بندی کردند.

**آیت‌الله معرفت:** چنان که بیشتر نیز اشاره کردم، همچنان که فهم معانی ظاهری ضوابطی دارد، شما نمی‌توانید هر لفظی را به هر معنایی که خواستید معنا کنید. کلمه «ماء» یعنی آب، شما حق ندارید بگویید «ماء» یعنی چیز دیگر. حمل بر معانی ظاهریه - طبق ضوابط مقررۀ عقلایی - این ضوابط را دارد. به همین سبب وقتی کسی می‌گوید فلانی از من ده تومان طلب دارد، طبق ضابطه به همین معنی برداشت می‌کنید. و اینکه بگوییم من دلم خواست این را چیز دیگری معنا کنم، باطل است و قاضی هم متکلم را بنا بر همین ضوابط مقررۀ عقلایی در لفظ محکوم می‌کند. معانی «باطنیه» نیز همین طور است. معنای باطنیه یعنی آن برداشتهای کلی، ما با بی‌ضابطگی مخالفیم، برای مثال در همین نمونه‌ای که آوردید زمخشری هم می‌گوید: اگر ما «نظر الی الله» را نظر داشت به سوی خدا معنا کنیم، این طبق ضوابط است. شما که به «ابصار العین» حمل کردید، یعنی «تحقیق العین» این کار خلاف ضابطه است. زمخشری در این باره می‌گوید: آن دخترک گدا نیز آدمهایی را که در خانه بودند، نمی‌دید و در عین حال می‌گفت «نوبظرتی الی الله والیکم» چون می‌خواست بگوید که کلمه «نظرت» در اصل معنایش دیدن نیست. شما به خلاف ضوابط این گونه معنی کردید، یعنی وقتی که می‌گوییم «یدالله فوق ایدیهیم» چون خدا جسم نیست، می‌گوییم قدرت خدا. برای مثال در جمله «قد استوی بشر علی العراقی» (بشر یکی از امرا بود) وقتی می‌گوییم بر عرش حکومت نکیه زد، در اصل مقصود ما از این کلام چیست، آیا معنی لفظ این است که چیزی را از تخته و میخ درست کرده‌ایم و آیا معنایش استیلای تام و سلطه کامل است؟ که در حقیقت معنایش همین است. آنگاه که می‌گوید «و قامت الحرب علی ساق»، یعنی جنگ به طور دقیق در حال اوج و شدت بود. آیا این یک استعاره است و آیا از این جمله استنباط می‌کنیم که جنگ ساق دارد؟ خدا مسی گوید: «و یوم یکتف عن ساق و یدعون الی السجود»، یعنی روزی می‌رسد که همه شوخی‌ها کنار می‌روند و مطلب جدی است. پس اینکه ما را او می‌دارد به مردم بگوییم این «بید» در «یدالله فوق ایدیهیم» به معنی دست نیست، سبب و داعی ما این نبوده است که چون خود جسم نیست، چون این لفظ این معنی را نمی‌دهد. یعنی خدا نیرویی است بالای نیروها بالاترین قدرت و به همین علت پیغمبر (ص) فرموده: «الید العلیا» یعنی قدرت برتر. هنگامی که بطونه از مصدر معصومی به ما می‌رسد - که اینجا ما را علم معنی کرده که بطن آیه است - هیچ منافاتی با آب که ظاهر آیه است، ندارد. و آنجا که طعام را علم معنی کرده، هیچ منافاتی با اینکه طعام به معنی خمین طعام

معمولی باشد، ندارد. این سبب که میان اینها تناسبی وجود دارد، یعنی در لغت و در عرف فصحا و بلغای عرب این گونه کنایه‌ها و استعاره‌ها امر معقولی بوده است.

از این رو مسأله «مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان» امام حسن<sup>(ع)</sup> و امام حسین<sup>(ع)</sup> و... را بوج و بیهوده و از حرفهای درویشان می‌دانیم. اینها را که محققین نگفته‌اند و روایت صحیحی در این باره نیست.

**کنیجان** : در روایت داریم که اینها را طرح کرده‌اند تا مسأله اهل بیت به شکل بدی معرفی شود.

**آیت الله معرفت**: بله، اصلاً یعنی چه که حضرت امیر<sup>(ع)</sup> و حضرت فاطمه<sup>(س)</sup> از دواج کردند و برزخ بینهما یعنی پیغمبر! این حرفهای بیهوده چیست؟ اینها مشوه کردند و با این حرفهای آبروی شیعه را بردند. باور کنید در کتابهای اصیل ما این حرفها موجود نیست. این حرفها تنها در کتابهایی که ناآگاهان نوشته‌اند، دیده می‌شود. جامعه عوام هم با این گفته‌ها انس پیدا کرده و مقبول شده و می‌گویند اینها مشهور است. آخر کجا مشهور است؟!

بدین سبب است که همچنان که ظواهر قرآن ضوابط دارد، برداشتهای کلی و معانی بالاتر - که اسمش تأویل یا بطن است - نیز ضوابطی دارد که همان تناسبها هستند. اگر از آن ضوابط تخطی کند، ما با آن می‌جنگیم.

**کنیجان** : اصولی که در باب تأویل وجود دارند، کدامها هستند؟

**آیت الله معرفت**: یکی از این اصول همان است که بدان اشاره شد. باید یک تناسب معنوی - عرفی (یعنی عرف عقلاء) بین لفظ ظاهر و لفظ باطن وجود داشته باشد، برای نمونه در مورد حضرت موسی<sup>(ع)</sup> آنجا که آمده: «رب بما انعمت علی فلم اکون ظهیراً للمجرمین» خداوند حضرت موسی را از آن ورطه نجات داد و زن به او داد و زندگی به او داد و همه کار کرد؛ خوب حضرت موسی آن کسی است که وقتی به دختران شعیب در برداشتن آب کمک کرد، به زیر سایه درخت رفت و گرسنه شد و این جمله را گفت: «رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر» امام صادق<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «به خدا قسم گرسنه‌اش بود و نان می‌خواست، اما می‌گوید «رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر»، چقدر مؤدب است».

خوب از همین جا شروع شد و دختران آمدند وی را بردند. تا اینکه رسید به مقام نبوت. آنگاه موسی این جمله را می‌گوید: «رب بما انعمت علی فلم اکون ظهیراً للمجرمین» یعنی تو به من قدرت دادی، علم دادی، نیرو دادی، نبوت دادی همه امکانات را در اختیار من گذاشتی و اکنون انسانی هستم که از همه امکانات برخوردارم، ولی تعهد می‌دهم که امکانات خود را هیچ‌گاه در اختیار بزهکاران قرار ندهم، یعنی نمی‌گذارم از امکانات من کسی استفاده نادرست کند. این ظاهر آیه است، اما بطن اینجاست که اگر خداوند به کسی قدرت و امکاناتی داد، باید مواظب باشد از امکاناتش بمب شیمیایی درست نکند تا مردم حلبچه را نابود کند. ای دانشمند اروپایی خداوند به تو قدرت و امکانات داد، پس چرا امکانات خود را در اختیار مجرمین گذاشتی که از آن استفاده نادرست کنند. حالا ضابطه این چیست؟ القای خصوصیات که در منطق هم به نام صبر و تقسیم داریم، یعنی آیا این فقط درباره موسی مسأله است و یا مخصوص نیروهایی است از قبیل نبوت؟ آیا این مخصوص بزهکارانی چون فرعون هامان است؟ عقل می‌گوید خیر، یعنی این خصوصیات را به قاعده صبر و تقسیم که در منطق مطرح است، القا می‌کنیم. خلاصه اینکه هر نیروی خدادادی ممکن است مورد

سوءاستفاده بزهکاران قرار گیرد. شخصی که این امکانات را دارد باید سعی کند که چنین نشود. اینها همه قانون و قاعده و ضابطه دارند. تأویل ضابطه دارد.

**کنیجان** : پرسشی که در باب ترجمه مطرح است، اینکه ویزگیهای یک ترجمه خوب کدامند و اصولاً آیا امکان یک ترجمه دقیق از قرآن وجود دارد؟ آیا ترجمه‌ای که خالی از تفسیر باشد دست یافتنی است؟ با توجه به شرایط کنونی چگونه می‌توان به ترجمه دقیقی که اثرات هدایتی و تربیتی در آن محفوظ باشد، دست یافت؟

**آیت الله معرفت**: در نوشته‌هایی که عرضه کرده‌ام سه مسأله مطرح است. یک مسأله این است که ترجمه قرآن ممکن است منعکس کننده تمام قرآن باشد. این مورد پاسخ منفی است، زیرا قرآن هم جنبه معنوی دارد هم جنبه فنی و جنبه فنی اش بازتاب یافتنی نیست؛ حتی جنبه فنی اش نیز به لفظ اختصاص ندارد. گاهی اوقات در همان دقت در معانی و کیفیت ارائه معانی اعمال فن کرده است. شما همین جمله «واعلموا ان الله یحول بین المرزوقه» را ترجمه تحت‌اللفظی کنید، پس بدانید که خداوند بین شما و خودتان حایل خواهد شد. در آیه شریفه «اسراء» به این عبارت دقت کنید: «ولا تجعل یدک مفلووله الی عنقک ولا تنسطه کل البسط فتفعد ملوماً محسوراً». اینجا در آیه اعمال فن شده است. حتی در ترجمه اش می‌گویند: «دو دستت را زنجیروار به گردن خود نیند و این قدر هم دستت را گشاد نگیر که بعد موجب حسرت شود. کنایه از اینکه بخیل نباش و زیاد هم گشاده دست نباش». افاده این معنی در قالب آن لفظ عربی بسیار زیباست. عرب می‌فهمد که چه می‌گوید، اما اگر بخواهیم همین را با اعمال فنی که در آن شده در

**ترجمه تحت‌اللفظی قرآن امکان ندارد و حتی در حکم مسخ قرآن است.**

☆☆☆

مترجم قرآن باید به نحو صرف، معانی، بیان و بدیع به طور دقیق واقف باشد، قدرت استنباط معانی قرآن را دارا باشد و نکته‌سنجی‌ها و ظرافت‌کاریهای لغت عرب را بداند، و به زبان و ادبیات فارسی کاملاً اشراف داشته باشد.

ترجمه فارسی بیاوریم، این گونه خواهد شد: «مبند دو دست خود را برگردنت آنچنان بستنی و مگشا دو دست خود را آنچنان گشادنی»، که ناجور است.

اگر بخواهیم قرآن را ترجمه‌ای کنیم که تمام ویژگیهای فنی و معنوی آن را منعکس کند، امکان ندارد. طرف دیگر مسأله این است که آیا قرآن رسالتش تنها برای عربهاست، یعنی همین آیه را آیا برای همه گفته است و طیفه ماست که به دنیا برسائیم، مانند برخی ائمه جماعت که خطبه نماز جمعه را حتماً به عربی می‌خوانند. با اینکه «حنفی» هستند و ابوحنیفه گفته که می‌شود به زبان دیگر هم خواند، ولی می‌گویند رسم ما این است. این عین «وجدنا ابائنا علی امه» می‌شود. پس قرآن رسالتش فقط برای عربهاست؟! حد وسط این است که ما ترجمه معنوی کنیم، که ترجمه ای است همراه با کمی تفسیر و این کار در عربی

هم ممکن است.

**کنیجان** : به نازگی در عربستان قرآن به سی زبان ترجمه شده است.

**آیت الله معرفت**: ضرورت رسالت اسلامی اقتضا می‌کند که قرآن به صورت فشرده به نام ترجمه معنوی در اختیار تمام مسلمانان جهان قرار گیرد، اما مسأله‌ای که اینجا مطرح شده، این است که آن ترجمه حکم قرآن را ندارد، یعنی احکامی که در قافه برای قرآن گفته‌اند، برای این مورد نیست.

مثلاً دست بی‌وضو به آن زدن مانعی ندارد، یا سوره «قل هوالله احد» که ترجمه شده «جواز القرائه بها فی الصلوة لایجوز» یعنی هیچ یک از احکام شرعی بر این ترجمه بار نیست.

**کنیجان** : آیا فقها همه این نظر را دارند؟

**آیت الله معرفت**: بله، فقهای شیعه هم همین را می‌گویند و مذاهب اهل سنت هم همین طور. فقط ابوحنیفه آن را تجویز کرده است.

**کنیجان** : لطفاً چند مورد از ضوابط ترجمه را بر شمارید.

**آیت الله معرفت**: ترجمه دقیق - که منعکس کننده قرآن باشد و اسمش ترجمه تحت‌اللفظی است - امکان ندارد و حتی در حکم مسخ قرآن است و جنایت بوده و نباید بشود؛ و ترجمه معنوی - که بازگوکننده معانی قرآن است - مانعی ندارد. اما این کار دقت می‌خواهد و من یک شرط بیشتر نمی‌توانم برای آن بیان کنم و آن اینکه هیأت انجام دهنده کار باید در چند زمینه تخصص داشته باشند: نخست اینکه باید بر مزایای لغت عرب و نکته‌سنجی‌ها و ظرافت‌کاریهایی که مخصوص لغت است و نیز شیوه‌های بیانی عرب آگاه باشند. اینکه کسی تنها عربی بداند، کافی نیست، باید کاملاً بر ادبیات عرب، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع و... به طور دقیق واقف باشد و بر خود متن و لغت احاطه داشته باشد. همچنین به اینکه بداند هر لغتی را کجا پیدا کند، یا کلمه «تقوا» را در وقتی پیدا کند. اینها احاطه می‌خواهد. پس نخست اینکه این کار باید گروهی انجام شود و دیگر آنکه پروژه‌ها احاطه داشته باشند و فارسی‌دان باشند، نه به آن معنا که کسی به صرف اینکه بتواند روزنامه فارسی بخواند در این کار وارد شود؛ در اصل باید بر ادبیات فارسی تسلط داشته باشد. سوم آنکه بتواند آن معانی را که قرآن قصد کرده به دست بیاورد، یعنی قدرت استنباط معانی قرآن را داشته باشد، فردی که فقیه و ادیب بوده و در فلسفه و کلام وارد باشد به علم استدلال که منطقی است وارد باشد و در علوم طبیعی و ریاضی به حد کلی وارد باشد و نیز بتواند آیات را از این لغت به آن لغت ترجمه کند.

**کنیجان** : پرسش این است که کدام ترجمه برای مردمی که عربی نمی‌دانند لازم است، ترجمه ادیبانه، عرفی یا تربیتی و هدایتی؛ و ترجمه چه هدفی را می‌خواهد دنبال کند؟

**آیت الله معرفت**: ترجمه‌ای که فقط هدف قرآن را بیان کند، ترجمه نیست. پس ترجمه اگر ترجمه قرآن باشد، باید در چارچوب خود قرآن باشد؛ یعنی آیه به آیه جلو برود و آن وقت بگوید این آیه این مطلب را دارد و این ترجمه اش است و حتی المقدور سعی کند نظم مطالب همان نظم آیه باشد. البته به شرطی که راه داشته

باشد، برای نمونه قرآن پاسخ برخی از جملات شرطیه را مقدم می‌کند که در زبان فارسی معمول نیستند، یا مثلاً تقدم مفعول بر فاعل در لغت عرب مرسوم است، ولی در فارسی مرسوم نیست. باید هر طور که افاده معنی می‌کند، مراعات کند و چون ترجمه قرآن است باید به زبانی باشد که در عین اینکه از لحاظ ادب غنی است، برای عموم مردم قابل فهم باشد. ترجمه قرآن نباید مبتذل باشد. کتابهایی که در نخستین سده‌ها به دست مسلمانان از متون یونانی ترجمه شد، سطح آن علم را حفظ کرده. مترجم یک کتاب فقهی باید در سطح علمی نویسنده آن باشد. در ترجمه فارسی قرآن باید سطح بالای ادبیات مراعات شود. خود عربها هم سبکهای مختلفی داشتند، این ترجمه باید یک پوشش ادبی آبرومند داشته باشد.

### کتابخانه : مشکلی در فرهنگ

شیعه وجود دارد و آن سوءاستفاده‌ای از آن فرهنگ است. شمار کمی از محدثین شیعه مسأله‌ای در باب تحریف قرآن مطرح کردند، ولی در بیرون آن را به عنوان فکر غالب شیعه ارائه دادند. نمونه‌اش «فصل الخطاب» حاجی نوری است که یکی از محدثین بوده. چون شماری از محدثین این بحث را مطرح کردند، موجب شد تا آن را به عنوان یک فکر غالب در شیعه مطرح کنند. با توجه به اینکه تالیفی در این باب به نام «صيانة القرآن عن التحريف» دارید، این مسأله را چگونه توضیح می‌دهید؟

**آیت‌الله معرفت:** وقتی خواستم کتاب «صيانة القرآن عن التحريف» را بنویسم، در همین اندیشه شدم که چه کنم؟ چون برای ما مسلم بود که دانشمندان، محققین شیعه، مجتهدین و فقه‌ایکپار چه مسأله تحریف را منکر شده و بر آن بودند که قرآن دست‌نخورده، و یکی از ضروریات تاریخ است. عده‌ای از قرن یازدهم به بعد بر اثر اینکه در کناره‌ها و محیطهای علمی شیعه نبودند، حالت تفرق گرفتند و این مسأله را پیاده کردند. من در این فکر بودم که چه کنم؟ این افراد ممکن است خیلی شان در میان شیعه آبرومند باشند و برخی نیز کتابهای اخلاقی و حدیث دارند. بعد به این نتیجه رسیدم که برای حفظ آبروی شیعه و اینکه آن اصالت و حقیقت شیعه را بتوانیم درست جلوه دهیم، گروهی را فدا کنیم و به دنیا معرفی کنیم که شیعه از روز نخست سبیری داشته که ابتدا امیرالمؤمنین (ع) ارائه دادند و بعد هم امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - که شیعه در همان خط حرکت می‌کند و یک عده این کناره‌ها بودند و درست وارد نبودند. اینها را نباید در حساب شیعه وارد کنیم، به همین سبب من این کتاب را بر همین پایه تألیف کردم، یعنی از همان صدر اسلام علمای شیعه را دو تیره کردم: گروه محققین و گروه محدثین. گروه محققین که تاکنون ادامه دارند از شیخ مفید آغاز می‌شوند و به آقای خوبی و امام (ع) خاتمه می‌یابند. تمام کلمات و موافقان را در این مسأله روشن کردم که با کمال جدیت با این اندیشه مبارزه کردند و آن را یک فکر موهوم و از افکار دشمنان اسلام پنداشتند. گروه محدثین از شیخ صدوق شروع می‌شود به شیخ حرعاملی و فیض صاحب «تفسیر صافی» خاتمه پیدا می‌کند که تا قرن یازدهم ادامه دارند. اینها نیز هماهنگ با محققین منکر این مسأله‌اند، مانند شیخ صدوق که در کتاب «اعتقادات» می‌گوید: «جز عقاید ما این است که قرآن تحریف نشده و هر کسی که بگوید ما قایل به تحریفیم، دروغ گفته است و به ما افتراء بسته است».

و این جریان ادامه دارد تا شیخ حرعاملی - که ایشان نیز رساله‌ای در باب عدم تحریف قرآن نوشته‌اند - و همچنین مرحوم فیض در بسیاری از

کتابهایش از جمله «حق‌المبین» که در دو جلد است. پس تا سده یازدهم پژوهشگران هماهنگ با محدثین به طور کلی در برابر این فکر ایستادند، منتها در سده یازدهم یکی از کسانی که خود را از شاگردان علامه مجلسی معرفی کرده (صحت و سقمش معلوم نیست) به نام سید نعمت‌الله جزایری این مسأله را مطرح کرده و نخستین کسی است که آن را پیش کشیده است. او کتابی دارد به نام «منبع الحیة» و موضوعش «فی جواز تقلید الاموات» است. حال، اسم چه مناسبتی با موضوع دارد، نمی‌دانم. این شخص از همان نخست راه مخالفت با شیعه را در پیش گرفت. شیعیان می‌گفتند تقلید ابتدایی میت جایز نیست. از جمله در همین کتاب مسأله تحریف را مطرح کرده و به عنوان برهان اقامه کرد که قرآن تحریف شده است. حال انگیزه‌اش چیست، این است که چون نسبت به ائمه ولایت دارند، در مخیله‌شان این است که فضایل ائمه در قرآن بوده و مخالفین برداشته‌اند؛ به سبب اینکه ما روایتی به این مضمون از امام صادق (ع) داریم: «ابوبصیر از امام صادق (ع) می‌پرسد چطور می‌شد که خداوند در قرآن به صراحت از علی، حسن و حسین نام می‌برد تا این نزاعها برپا نمی‌شد. امام می‌فرماید: ای ابوبصیر در قرآن بنا نیست ریز مسایل مطرح شود، در قرآن فقط جنبه اصول تشریح مطرح است. می‌گوید «اتوالزکوة»، اما زکات در چه چیزهایی هست و نصاب و شرایط و احکامش چیست، موقوف به پیغمبر است. نماز چند رکعت است، موقوف به پیغمبر است. خدا می‌گوید «انزلنا الیک الذکر لتبین للناس» مبین این عموماً قرآن پیامبر است. خداوند اصل و جوب ولایت را در قرآن مطرح کرده است؛ اما ولی کیست، این دیگر موقوف به پیغمبر است.

بنده به این آقایان می‌گویم امام صادق (ع) خود فرموده: اینها در قرآن نبوده؛ نه اینکه بیشتر بوده و بعدها انداخته‌اند! اینها اصرار دارند که بدون شک در قرآن بوده و مخالفین حذف کرده‌اند. از سده یازدهم که وفات سید است (۱۱۸۰) این مسأله مطرح شد تا پس از مدتی به حاجی نوری منتهی شد که در سامره در زمان میرزای بزرگ کتابش را نوشت. آن زمان مرحوم سید هبه‌الدین شهرستانی و ایشان از طلبه‌های جوان سامره در عهد میرزای بزرگ بودند. به

بنده عنعنه تقدم «زمین» به هیچ وجه داخل ملک کسی نمی‌شود، حتی اگر کسی زمین را احیاء کند، مالک آن نمی‌شود بلکه فقط در استفاده از آن اولویت پیدا می‌کند.

گفته نویسنده همان موقع که حاجی این کتاب را نوشت، سامره ضحای شد و هیچ مجلسی نبود که در آن وارد شویم و جز سب و لعن و شتم نشنوم. آن کتاب غوغایی به بار آورد که باعث شد این کتابها را جمع کند، ولی به طور کامل موفق به این کار نشدند.

### کتابخانه : گویا ایشان خود در

اواخر عمر ردی بر آن کتاب نوشته‌اند.

**آیت‌الله معرفت:** آن ردیه در حکم عذر بدتر از گناه بود. در ردش می‌گوید: «منظور من از اینکه قرآن تحریف شده، نه قرآنی است که از عثمان به دست ما رسیده، آن قرآنی که خدا بر پیغمبر نازل کرده تحریف شده است. این عذر اوست. پس مسأله تحریف مسأله‌ای است که در طول تاریخ شیعه مورد انکار علما بوده و محققین و محدثین از شیخ صدوق گرفته - که شیخ‌المحدثین است - تا خاتمه‌المحدثین که شیخ حر

عاملی و مرحوم فیض هستند، بر آن باور بوده‌اند. من کتابم را بر این مبنا نوشتم و اینها را فدا کردم، یعنی کاری کردم که آبروی اینها به عنوان علمای شاخص شیعه برده شود. امر دایر بود که آبروی شیعه و قرآن را حفظ کنم یا چند نفر از این اشخاص را. علامه سبحانی وقتی کتاب ما را دید، بسیار ما را تحسین کرد و فرمود: «من تحسین می‌کنم تو را که توانستی آنچه را سالها در دل ما بود، پیاده کنی و بسیار کار خوبی کردی؛ و این سید چه کارها کرده که به ضرر شیعه تمام شده». علامه عسگری نیز از طریق تلفن تماس گرفت و عبارتش این بود که: «بردت قلبی بردالله قلبک، ثلجت قلبی ثلج الله قلبک (این دل مرا خنک کردی که خداوند دلت را خنک کند) چه خدمت بزرگی به عالم تشیع کردی که این دو نفر را از عالم تشیع بیرون کردی. ما دو نفر را فدای مذهبمان کردیم، هر چه بادا باد».

### کتابخانه : درباره تحریف

از ل و تورات چه؟

**آیت‌الله معرفت:** مبنایی که ما داریم و در همین کتاب آن را نوشته‌ایم، آن است که به عقیده ما تورات و انجیل نیز تحریف نشده‌اند.

ما دو نوع تحریف داریم: تحریف لفظی و تحریف معنایی. در قرآن آمده: «يحر فون الکلم عن مواضع» در اصل کلمه تحریف در قرآن و همچنین در لغت عرب به معنای تفسیر غیروجهی است؛ یعنی اگر کسی کلام کسی را به خلاف مفاد حقیقی آن معنا کند، تحریف است. مرحوم شعرانی تحقیقی در این باره دارد و می‌گوید: تحریف از حرف است، حرف یعنی کناره و «منهم من بعدالله علی حرف» آنگاه می‌گوید: معانی بسترند، الفاظ باید در بستر خودشان جریان پیدا کنند. از این رو معنی مرکب است و لفظ را کب.

استعمال لفظ در معنای ما وضع له، یعنی سوار کردن لفظ روی معنای خودش. پس هر لفظ برای خود بستری دارد که در آن بستر باید جریان پیدا کند. اگر کسی این لفظ را - که بستر مشخص و مواضع له خاصی دارد - در یک معنای دیگر استعمال کرد و تفسیر دیگری از آن ارائه داد، این کار در حکم کنار زدن لفظ از بستر طبیعی خودش است. پس تحریف یعنی معنی کردن، به گونه‌ای که مراد متکلم نیست و لفظ هم دلالت بر آن معنی ندارد. هر جا قرآن نسبت به کتابهای عهدین (عتیق و جدید) تحریف گفته، تحریف معنوی است و همه مفسران نیز گفته‌اند، یعنی نسخه‌های اصل را ترجمه‌های غلط می‌کردند. پس تحریفی که ما از آن بحث می‌کنیم، تحریف اصطلاحی است، یعنی دست بردن در نص اصل، یعنی این کلمه را برداشتن و کلمه دیگر گذاشتن، کم کردن و زیاد کردن در نص اصل. این کار در نسخه‌های اصل انجام نشده، هر کار که در این باره صورت گرفته، در ترجمه بوده.

### کتابخانه

: به نظر می‌رسد یکی

از کارهای بسیار مهم که باید در زمینه علوم قرآنی انجام بشود، مسأله عظمت قرآن است. باید مقایسه‌ای میان کتب مقدس و قرآن انجام شود که اهمیت قرآن در این قسمت روشن بشود، زیرا آنها خود نیز اعتقاد ندارند که کتب مقدس به طور دقیق همان «ما انزل الله» است.

**آیت‌الله معرفت:** تورات اصلی همان «الواح عشره» است که بر حضرت موسی نازل شد و هر لوحی شامل یک سری احکام بود. بعد هم کتاب «مزامیر» داوود و «صحف» ابراهیم است... بحث این است که کتابهای تورات و انجیل که امروز مطرحند، چه هستند؟ انجیل‌های چهارگانه که در اختیار ماست به دست

شاگردان یا شاگردان شاگردان حضرت عیسی نوشته شده‌اند؛ یعنی مؤلف آنها مشخص است و خود مؤلف هم نمی‌گوید این انجیلی است که بر عیسی نازل شده، می‌گوید از من درخواست شد که تاریخچه زندگی حضرت مسیح را بنویسم و من هم اجابت کردم. عیسی در فلان روز متولد شد و فلان روز رفت سفر و با فلان شخص ملاقات کرد و... تا منتهی شد به دار کشیدنش. پس چرا می‌گوید انجیل؟ اینها هیچ یک کتابی نیست که بر حضرت عیسی نازل شده باشد، بلکه این کتابها، کتابهای افراد است. آیا به واقع انجیل کتابی است که ما به این معنی می‌گوییم؟ چون کتاب در اصطلاح قرآن آن کتابی نیست که صفحانی داشته و روی آن چیزهایی نوشته شده باشد. این اصطلاح ماست. کتاب یعنی شریعت، یعنی مجموعه فرایض الهی. به نوشتن می‌گوییم کتابت، زیرا یک سطر کلمات را با هم جمع می‌کند. قرآن هر جا گفته کتاب، یعنی مجموعه فرایض، مجموعه احکام و مجموعه آداب. پس آنجا که حضرت عیسی می‌گوید: اتانی الكتاب معنایش کتابی نیست که امروز ما در ذهن داریم، یعنی خداوند به من مجموعه فرایض داده. انجیل معرب «انگولا»، به معنای بشارت و تعالیم حضرت مسیح است. چون تمام تعالیم حضرت مسیح بشارت بوده (بشایر). صاحبان انجیلیهای چهارگانه تا آنجا که نتوانسته‌اند این تعالیم را در آنها منعکس کرده‌اند. درست مانند «سیره ابن هشام» که تاریخ زندگی پیغمبر اکرم (ص) است، شامل سفرها، جنگها، صلحها، نشستها، برخوردها و برداشتهای آن حضرت. در ضمن، شاید بیش از شش جزء قرآن در این کتاب هست که بالمناصبه از آنها آیه می‌آورد. برای نمونه می‌گوید: در اینجا این آیه بر پیغمبر نازل شد. پس یک سری از تعالیم پیغمبر، آیات قرآنی و... می‌آورد و انجیلیهای چهارگانه نیز بشارتها مسیح و... منعکس شده. و اما تورات کتابی است شامل تاریخچه زندگی امت بنی اسرائیل، مانند روزنامه‌هایی که چینی‌ها داشتند و از ابتدا یومیستان را در آنها می‌نوشتند. تورات کنونی که دست ماست، کتابی است که تاریخ شروعش صدسال پس از مرگ حضرت موسی است، یعنی بزرگان بنی اسرائیل تاریخچه زندگی خود را بنویسند.

و تا یک قرن پیش از ظهور حضرت عیسی پایان می‌پذیرد، یعنی نوشتن این کتاب نزدیک به هشت قرن طول کشیده که رویدادهای روزانه را در آن می‌نوشتند. و بعدها از زمان حضرت آدم تا حضرت موسی را در آن نوشته‌اند و تا وفات حضرت موسی آن را ادامه داده‌اند. حتی به شرح حوادث پس از فوت موسی پرداخته‌اند. از جمله جنگ صفورا زوجه حضرت موسی با وصی او، مانند جنگ جمل ما. آنجا همه وقایع را نوشته‌اند. الواح عشره هفت لوح در آن منعکس شده و افزون بر اینها خطبه‌های حضرت موسی و احکام و شریعی که حضرت موسی آورده، نیز در آن آمده؛ و گرنه خود یهودی‌ها هم مدعی نیستند که این همان چیزهایی است که بر حضرت موسی نازل شده است. اگر بخواهیم بین قرآن و کتاب عهدین - که تورات عهد قدیم و انجیل عهد جدید است - مقارنه کنیم، قرآن چگونه بوده با بنی اسرائیل و یهودی که در یثرب ساکن بودند. بنی اسرائیل و انبیاء آنان همه از فرزندان اسحاق بودند و در عرب از اسماعیل، و چون یهودی‌ها می‌دانستند که در آخر الزمان پیغمبری در یثرب ظهور می‌کند، اینها به امید اینکه شاید پیغمبر مزبور ممکن است از میان خودشان باشد، به یثرب آمدند. ولی نشد و اینها قیام کردند. قرآن با اینها زیاد سروکار دارد و حکایت اینها و گذشته‌هایشان را زیاد مطرح می‌کند. بخش اعظم قرآن به امور بنی اسرائیل پرداخته و کارهای آنها را منعکس کرده که همین کارها در تورات هم هست. به عنوان مثال قصه حضرت یوسف با همان تفصیل در تورات هم موجود است، منتها چون آن تورات به قلم افراد است، مانند همه کتابهای تاریخی ما خرافات زیاد دارد و تصورات و شایعات در آن زیاد است.

قرآن وقتی این فضاها را نقل کرده، حقیقتش را آورده است. وقتی همین قصه حضرت یوسف یا قصه حضرت مریم را مقارنه کنید، صحت این ادعا روشن می‌شود. این مقارنه یک مقدار روشن می‌کند که چقدر آنها زیاده روی کردند یا خرافه‌ها را نقل کرده‌اند و نیز معلوم می‌شود که آن به دست بشر ساخته شده و قرآن به دست غیر بشر، که استاد عبدالوهاب نجار تا حدودی این کار را انجام داده است.

**کتابخانه** : در پایان اگر صحبت خاصی دارید، لطفاً بفرمایید.

**آیت الله معرفت:** درباره قرآن می‌خواستم مطالبی بگویم و آن اینکه نزول قرآن تنزیل یافتن کلام الهی است، یعنی سطح آن آمده است پایین. این اعتقاد ریشه همان حرف قدیم بوسیده را دارد که قرآن «کلام قدیم لیس بمخلوق» همچون مسأله‌ای که اشاعره، برای کشتن آدمها مطرح کرده‌اند، که آیا قرآن مخلوق است یا قدیم. قرآن قدیمه می‌گفتند، چون خدا قدیم و ازلی است کلامش هم باید مانند خودش قدیم و ازلی باشد. پس قرآن مخلوق نیست. این یک معنای بی‌محتوای است. چون خدا که قدیم است صفاتش ذاتی و قدیم است، اما کلامش صفات نیست، فعل است. فعل خود به خود حادث است، نمی‌تواند قدیم باشد. از این رو چون کلام فعل است، قرآن یک امر حادث خواهد بود. این مسأله از همین جا آب می‌خورد.

حالا ببینیم اینکه می‌گوییم قرآن کلام خداست، یعنی چه؟ باید دید کلام چیست. کلام صوت و لفظ هستند، پس کلام صوت است و صوت هم لفظ است. قرآن کلام خداست، یعنی صوت خداست و کلمه الله موسی تکلیما یعنی خداوند ایجاد صوت می‌کرد که این صوت به گوش حضرت موسی می‌رسید. در تعریف صوت باید بگوییم صوت تموج در هواست. درجه خاصی که این تموج پیدا کند، برای بعضی گوشها قابل شنیدن و برای برخی دیگر شنیدنی نیست. درجه‌های این تموج فرق می‌کند، به همین سبب برخی صداها را مورچه می‌شنود. و ما نمی‌شنویم. این گونه نیست که هر تموجی را هر کس درک کند. «حقیقه الصوت التموج الحاصل فی الهواء» این تموج ایجاد کننده می‌خواهد. من و شما این صوت را به وسیله لب و زبان و دندان ایجاد می‌کنیم. خدا همین تموج را در هوا ایجاد می‌کند. اکنون تمامی صفاتی که خدا دارد، ما هم داریم. خدا عالم است، ما هم عالمیم. خدا حی است، ما هم حی هستیم. خدا سخنگوست، ما هم سخنگو هستیم. به همین سبب حکما و فلاسفه گفته‌اند بنابر صفاتی که بین ما و خدا مشترک است، «خذ غایات و اترك المبادی» یعنی در غایت با هم شریکیم و در مبادی با هم شریک نیستیم؛ بدان معنا که مبدأ این صفات در ما امور خاصی است و در خود ماست. اما خود صفت با آنچه خدا دارد تفاوتی نمی‌کند. منتها مبدأ ما با مبدأ او فرق می‌کند. ما وقتی می‌خواهیم در هوا صوتی ایجاد کنیم، به این وسیله است اما ممکن است مورچه با عضو دیگری این کار را انجام دهد. ما برای اینکه صدا و لفظ به وجود آوریم، در هوا ایجاد تموج می‌کنیم و خدا نیز همین کار را می‌کند، هیچ فرقی ندارد، اما وسیله ما این است و وسیله او چیز دیگری است. پس اینکه قرآن کلام تنزیل یافته است، یک حرف بی‌معناست. قرآن کلام خداست، همین کلام معمولی و همین تموج در هوا، با این تفاوت که منشأ آن فرق می‌کند. و نیز قدیم نیست و حادث است. مثل اینکه خداوند بخلق - خلق صفت فعل است، صفت ذات نیست - کلام هم صفات فعل است و از صفات ذات نیست. و این طور نیست که جایی نشسته باشد و بعد تنزیل کند. همان گونه که موسی می‌شنید، پیغمبر ما هم می‌شنید، اما وحی موسی بیشتر بی واسطه بود و وحی پیغمبر بیشتر به وسیله جبرئیل بوده. کمتر پیش می‌آمده که بدون واسطه جبرئیل برایشان وحی شود.

**کتابخانه** : سپاسگزاریم.

